

نگاهی به ترجمه‌های رمان سرخ و سیاه استاندال در ایران

برمن، که به حفظ زیبایی‌های متن مبدأ تأکید دارد، روند تغییر متن مبدأ را بررسی کرده و در نهایت به ساختاری دست یافته که متشکل از عوامل دخیل در تحریف متن مبدأ است. به اعتقاد او، هر ترجمه‌ای ممکن است این روند را طی کند و در نهایت، از رسیدن به هدف اصلی‌اش، که همان «وفاداری» است، بازماند. برمن که وفاداری را نسبت به شکل متن مبدأ می‌داند، معتقد است که گرایش‌های تغییری، هدفی جز حفظ معنا در قالب شکلی زیبا ندارند و این مسئله است که در اغلب مترجمان مقصدگرا به چشم می‌خورد. وی این گرایش‌ها را در ۱۳ مورد طبقه‌بندی کرده و معتقد است که آنها یا مکمل یکدیگرند و یا از یکدیگر مشتق می‌شوند. در نقد و بررسی ترجمه‌های این رمان، از ۷ مورد این سیزده مورد استفاده شده است.

اما هر مترجمی در حین کار ترجمه، به طور مداوم روی ساختارهای سه‌گانه (معنا، سبک و نوشتار، نحو و ساختار) کار می‌کند تا شاید بتواند آنها را به شکلی صحیح در زبان مقصد بازتاب دهد. در این فرآیند، بدون شک به کشف ابعاد پنهان زبان مادری خویش نایل می‌آید. نویسنده این مقاله در صدد است تا نشان دهد ترجمه‌هایی که از زبان‌های دیگر صورت می‌گیرد، اگر نتواند این ابعاد پنهان را آشکار سازد، لاقلاً می‌تواند به شکوفایی آنها کمک کند.

در این مقاله از خلال سه ترجمه موجود شیوه ترجمه این ابعاد بررسی شده است؛ به طوری که اکنون می‌توان به راحتی موانع موجود بر سر راه ترجمه آنها در زبان فارسی را تشخیص داد و در نهایت، راه‌حلهایی اجراشدنی در جهت رفع این موانع پیشنهاد نمود. آنچه در ادامه آمده است، نتایج برگرفته از نقد و بررسی ترجمه‌های سه‌گانه این اثر جاودان است:

۱. معنا

- به طور کلی، بسیاری از مترجمان فارسی‌زبان در حین ترجمه قسمت‌هایی را حذف و گاهی حتی اضافه می‌کنند؛ این عمل نه تنها بیانگر عدم وفاداری به نویسنده و متن مبدأ است، بلکه حتی ممکن است نوعی سوء تعبیر از سوی مترجم قلمداد شود. این مورد، به عنوان مثال، در هر سه ترجمه

عفت عباسیان*



چکیده

استاندال در ایران نویسنده‌ای نام‌آشناست. تعدادی از کتاب‌های او به فارسی ترجمه شده که هر یک در جایگاه خود درخور تقدیر است. در سال ۱۳۳۳ مرحوم عبدالله توکل با ترجمه کتاب سرخ و سیاه برای نخستین بار این نویسنده بزرگ فرانسوی را به ایرانیان شناساند. این رمان در سال ۱۳۸۳ بار دیگر به قلم عظمی نفیسی و در سال ۱۳۸۷ به دست مهدی سبحانی ترجمه شد. نتایج این مقاله از مقایسه متن فرانسه و ۳ ترجمه فارسی این اثر به دست آمده است؛ در این مقاله سعی شده است که تا حد امکان، ترجمه‌ها از سه بُعد نقد و بررسی شوند؛ از نظر معنایی، سبک و نوشتار، نحو و ساختار.

واژه‌های کلیدی: سرخ و سیاه، استاندال، نقد ترجمه، سبک، آنتوان برمن.

رمان سرخ و سیاه به چشم می‌خورد.

- در امر ترجمه ممکن است عدم درک صحیح متن مبدأ (contre sens) به عدم بیان صحیح مطلب در متن مقصد (faux sens) منتهی شود. در دومین ترجمه رمان سرخ و سیاه نمونه‌هایی از این مسئله دیده می‌شود.

- گاهی اوقات، همچون ترجمه دوم، تفسیر وسیع مترجم (interprétation maximale) موجبات سوء تعبیر وی را فراهم آورده است.

- بسیاری از مترجمان، همانند مترجمان رمان سرخ و سیاه بر این باورند که باید متن را با سلیقه خواننده فارسی زبان تطبیق داد. این مسئله در بسیاری از موارد با حذف و اضافات صورت گرفته و گاهی چنان اغراق آمیز که کل مفهوم متن اصلی و نیز روند داستان دستخوش تغییرات اساسی شده است.

- اما درباره ترجمه توصیفات، باید گفت سبک ایجازگونه استنادال، معادل‌یابی‌های ثقیل و دور از ذهن، جابه‌جایی‌ها - خصوصاً جابه‌جایی صفت به جمله - اطناب و نیز تفصیل‌گویی، روند توصیفی متن را با مشکل روبه‌رو می‌کند و در القای صحیح توصیفات اثر می‌گذارد. عدم رعایت سبک خاص استنادال در توصیفات، نکته‌ای است که در ترجمه اول آشکارتر است. در ترجمه دوم، تعویض جای اجزاء جمله اندکی در روند توصیفی متن خلل ایجاد کرده است.

- تفسیر شخصی در بیان توصیفات، که ناخودآگاه زیباسازی و تعالی‌بخشی (L'ennoblement) متن ترجمه را به همراه داشته و قابلیت‌های زبان فارسی را آشکارتر کرده است، در ترجمه دوم و سوم کاملاً مشهود است. به مدد این فرآیند، ترجمه به لحاظ صوری زیباتر از متن اصلی می‌شود. گرایش زیباسازی، که در اغلب مترجمان مقصدگرا دیده می‌شود، چیزی جز دوبارهنویسی متن اصلی نیست. این دوبارهنویسی بر اساس متن اصلی و گاهی اوقات به ضرر آن صورت می‌گیرد. این فرآیند در حیطه ترجمه ادبی به چشم می‌خورد. مترجم در این دوبارهنویسی، در حقیقت در ابعاد زیبایی‌شناسی متن (سبک) دخل و تصرف می‌کند و این نوعی خیانت در امانت است؛ چرا که به این شکل دو اتفاق رخ می‌دهد: یا در بیان این ابعاد اغراق می‌شود و یا اینکه این ابعاد بسیار عادی و پیش‌پافتاده جلوه می‌کند.

گاهی اوقات مترجم با زیبا ترجمه کردن متن و تعالی بخشیدن به زبان مقصد، ممکن است موجبات فقر کیفی ترجمه خویش را فراهم آورد؛ به عنوان مثال، درباره متن استنادال که با نوعی سادگی و ایجاز همراه است، می‌توان گفت که اگر با روی آوردن به فرآیند مذکور ترجمه شود، این سادگی از بین می‌رود و در حقیقت فقر کیفی حاصل می‌شود.

- به نظر می‌رسد که در زبان فارسی استفاده از تکرار، تمهیدی است که برخی از مترجمان، از جمله مترجم اول، به منظور تحکیم ترجمه خود از آن سود می‌برند. به اعتقاد ایشان، به‌کارگیری تنها یک واژه ممکن است حق مطلب را به درستی ادا ننماید.

- اطناب و استفاده از کلمات ثقیل و منسوخ، در ترجمه اول و نیز تفسیر شخصی مترجم (ایجاد تغییر در معنا)، عدم ترجمه قسمتی از متن، در ترجمه دوم، همگی از مسائل حیطه معادل‌یابی هستند که ممکن است در هر ترجمه دیگری هم دیده شود. این مسائل، که بنا بر نظر آنتوان برمن، بیانگر فقر کمی (appauvrissement quantitatif) هستند، ناخودآگاه فقر

کیفی (appauvrissement qualitatif) را نیز ایجاد می‌کنند. این فقرها عدم دست‌یابی به معادل‌یابی واژگانی مناسب را به همراه دارند. تعویض و جای‌گزینی عبارات و اصطلاحات متن مبدأ، با عبارات و اصطلاحاتی که بار معنایی و صوتی آنها را ندارند، در حقیقت بیانگر فقر کیفی در ترجمه است. شاید بتوان گفت هر فرآیندی که مانع از بازتاب بُعد معنایی و زیبایی‌شناختی متن مبدأ در متن مقصد شود، به نوعی فقر کیفی را در ترجمه به همراه خواهد داشت. به عنوان مثال، اطناب در ترجمه رمان‌های استنادال، فقر کیفی را به دنبال دارد؛ چرا که این فرآیند با سبک ایجازگونه این نویسنده منافات دارد. فقر کمی به نقص و کمبود در سطح واژگان مربوط می‌شود. در بسیاری از متون نثر ادبی دیده می‌شود که معمولاً در آنها برای یک مدلول، دال‌های بی‌شماری وجود دارد و حال اگر در متن ترجمه برای این مدلول تنها یک دال به کار رود، در ترجمه فقر کمی ایجاد می‌شود. این فقدان واژگانی، غالباً با اطناب واژگانی همراه است؛ به این معنا که مترجم برای پوشاندن فقر کمی ترجمه خویش، از توضیحاتی اضافی بهره می‌گیرد که در قالب دال‌های تزیینی و توضیحی آشکار می‌شوند و با بافت واژگانی متن مبدأ هم مطابقتی ندارند. به این ترتیب، متن ترجمه به لحاظ کمی، نسبت به متن مبدأ طولانی‌تر می‌شود، هر چند که به لحاظ معنایی (کیفی) حرفی برای گفتن ندارد. البته شایان ذکر است که غالباً برای پوشاندن فقدان واژگانی، از فرآیند اطناب استفاده می‌شود.

فقر کمی غالباً فقر کیفی را به همراه دارد؛ به عنوان مثال، در برگردان سبک طنزآمیز استنادال ممکن است عدم ترجمه یک عبارت یا حتی یک کلمه، که فقر کمی محسوب می‌شود، القای طنز را به تأخیر اندازد و به این ترتیب، فقر کیفی را به همراه داشته باشد.

عدم رعایت پاراگراف‌بندی هم نوعی فقر کمی است. این فقر، ناخودآگاه متن ترجمه را فشرده‌تر از جملات متن مبدأ نشان می‌دهد و در نتیجه، از آنجا که نمی‌تواند ضرب‌آهنگ و ریتم مورد نظر نویسنده را القا کند، فقر کیفی را به همراه دارد.

- جابه‌جایی‌هایی که در سطح ساختار جمله صورت پذیرفته است (مثل جابه‌جایی رایج صفت به فعل)، نوعی عدم موفقیت در امر معادل‌یابی ساختاری محسوب می‌شود و این مورد در هر سه ترجمه رمان سرخ و سیاه و بویژه ترجمه دوم مشاهده می‌شود.

- یکی دیگر از انواع جابه‌جایی که در سطح ساختار جمله رخ می‌دهد، ترجمه جمله مجهول به معلوم است. بنابراین در ترجمه جمله‌هایی که به نوعی دارای فعل مجهول است، شرط امانت این نیست که در زبان فارسی نیز مانند فرانسه، فعل مجهول به کار رود؛ بلکه در اغلب موارد می‌توان آن را به صورت معلوم ترجمه کرد. این عمل در هر دو ترجمه صورت گرفته است.

- یکی از مسائل رایج در امر معادل‌یابی، اضافه کردن واژگان یا کلماتی است که در متن مبدأ وجود ندارند. این عمل که در اکثر موارد به فهم معنا کمک می‌کند و خاص مترجمان مقصدگراست، در هر سه ترجمه و بویژه در ترجمه دوم کاملاً مشهود است. آنتوان برمن فرآیند «شفاف‌سازی» را یکی از عوامل تحریف متن اصلی قلمداد می‌کند. البته ناگفته نماند که این پدیده گرایشی است که در اغلب مترجمان «مقصدگرا» وجود دارد.

بر اساس این فرآیند، معنای کلمات شفاف‌تر و چه بسا ملموس‌تر می‌شود.

در حقیقت در جملاتی که به طور مشخص دارای ابهامند، شفاف‌سازی نقش ابهام‌زدایی را ایفا می‌کند. به نظر می‌رسد که این مسئله، در حیطه کاری مترجمان، یکی از اصول بدیهی به شمار می‌رود و از آنجا که نفس ترجمه با توضیح و تفسیر همراه است، می‌توان گفت که شفاف‌سازی جزء لاینفک هر ترجمه‌ای است. اما این شفافیت‌بخشی ممکن است دو پیامد مثبت و منفی به همراه داشته باشد: نخست اینکه شفاف‌سازی‌ای که با شرح و توضیح همراه است، می‌تواند نشان‌دهنده مسائلی باشد که در متن مبدأ واضح نیست و به کلام دیگر، پنهان و سرپسته بیان شده است و حال ترجمه از خلال تغییر و تحولاتش این مسائل را آشکار می‌سازد. اما پیامد منفی این فرایند آن است که مترجم به مدد شرح و توضیح، مسائلی را در ترجمه آشکار می‌کند که نویسنده در متن مبدأ قصد آشکار ساختن آن را نداشته است. شفاف‌سازی، سنگ بنای اطباب، یکی دیگر از عوامل تغییر متن اصلی به شمار می‌رود.

سبک و نوشتار

گاهی اوقات عدم معادل‌یابی ساختاری صحیح، به عدم رعایت سبک نویسنده منجر می‌شود. به عنوان مثال، جابه‌جایی صفت به فعل (جمله) نوعی اطباب کلامی محسوب می‌شود و این در حالی است که یکی از ویژگی‌های سبک نویسنده، ایجاز و مختصرنویسی است. این مورد در هر سه ترجمه رمان سرخ و سیاه به چشم می‌خورد. غالباً هر ترجمه‌ای ناخودآگاه طولانی‌تر از متن اصلی است. شفاف‌سازی (la clarification) یکی از عوامل پیدایش اطباب است. در اثر این فرایند، آنچه که در متن اصلی به شکلی کوتاه و چه بسا در لفافه بیان شده است، در ترجمه شرح و بسط می‌یابد. اما این اطباب و تفصیل از آنجا که با فقر کمی همراه است، در متن ترجمه نوعی خلأ ایجاد می‌کند. اضافاتی که در متن ترجمه صورت می‌گیرد، در اصل چیزی به محتوا و مضمون متن نمی‌افزاید؛ بالعکس، به نوعی از خالصی‌های آن می‌کاهد. یک متن شاید به مدد توضیحات واضح‌تر شود؛ لیکن ممکن است به این شکل ابعاد واضح و بدیهی‌اش در هاله‌ای از ابهام فرو رود. اطباب در ترجمه غالباً ضرب‌آهنگ متن اصلی را با مشکل مواجه می‌کند. خاطر نشان می‌کنیم که در فرایند ترجمه از هر زبانی، پدیده اطباب در ابعاد گوناگون و با درجات متفاوتی رخ می‌دهد. این مسئله که به هیچ عنوان پایه و اساس زبان‌شناسی ندارد، جزء لاینفک فرایند ترجمه محسوب می‌شود.

به عنوان مثال، در عبارات توصیفی اگر چه جابه‌جایی «صفت به فعل» (جمله) خوانش متن را بهتر می‌کند، اما در حقیقت نوعی اطباب محسوب می‌شود و این اطباب در توصیفات، با سبک ایجاز‌گونه استاندال منافات دارد. گاهی فرایند اطباب به تخریب نظم عبارات منجر می‌شود و در نهایت ممکن است عدم القای یکی از ابعاد سبک نویسنده (مثل طنز) را به همراه داشته باشد.

هنگامی که در متن ترجمه، یک پاراگراف متن مبدأ به سه پاراگراف تبدیل می‌شود، به نوعی فرایند اطباب رخ می‌دهد. اطباب و تفصیل سبب می‌شود تا نظم و ساختار متن اصلی از بین برود. پس می‌بینیم که این پدیده می‌تواند موجبات «تخریب ساختاری» (La destruction des systématismes) متن را فراهم آورد.

- اما درباره ترجمه تعابیر و خصوصاً استعارات، باید گفت که درجه بازآفرینی

استعارات در ترجمه دوم بالاتر است.

- با توجه به اینکه یکی از مشخصات سبک استاندال، استفاده از طنز است، در بازتاب آن در متن ترجمه لازم است برای کلمات معادل‌هایی خوب که متناسب با حال و هوای متن اصلی باشد، انتخاب شود. در ترجمه طنز باید به مشخصات آن در نویسنده مورد نظر اشراف کامل داشت؛ به عنوان مثال، پدیده چندصدایی (polyphonie) و نیز بهره‌گیری از انواع نقل قول‌ها به طور هم‌زمان، از مؤلفه‌های طنز استاندال محسوب می‌شود که در ترجمه دوم کم‌رنگ‌تر است.

- یکی دیگر از راهکارهای بیان طنز، برجسته‌نمایی یا همان پُررنگ کردن عبارات حاوی طنز است. این مورد در ترجمه دوم هم به کار رفته است.

- بنا به گفته برمن، عدم رعایت پاراگراف‌بندی و ادغام پاراگراف‌ها هم، نوعی فقر کمی محسوب می‌شود؛ فقری که ناخودآگاه جملات متن را فشرده‌تر از جملات متن مبدأ نشان می‌دهد و در نتیجه نمی‌تواند ضرب‌آهنگ متن اصلی را در زبان مقصد بازتاب دهد. در حقیقت، برای القای ریتم حقیقی متن باید با سبک نویسنده آشنا بود؛ چیزی که در ترجمه دوم به آن توجهی نشده است. در این ترجمه ریتم تند داستان به خوبی مشهود نیست.

نحو و ساختار

- باید به صراحت بر این نکته تأکید ورزید که رعایت موبه‌موی قواعد علامت‌گذاری و انتقال آن از متن مبدأ به مقصد، نشان‌دهنده وفاداری مترجم به متن مبدأ نیست؛ در حقیقت، انجام چنین کاری ناممکن و در صورت انجام اشتباه است؛ چه، قابلیت تأکیدپذیری و لحن‌گذاری بین دو زبان یکسان نیست. بنا به گفته آنتوان برمن، عدم رعایت علائم نقطه‌گذاری، می‌تواند موجبات تخریب ضرب‌آهنگ (destruction des rythmes) متن اصلی را فراهم آورد. این فرایند تخریب، یکی از عوامل دخیل در تحریف متن اصلی محسوب می‌شود و اینجا در هر سه ترجمه و بویژه در ترجمه دوم، محسوس است. مترجم در بسیاری از موارد به سلیقه خود، علائمی را حذف و علائم دیگری را جای‌گزین کرده و به این ترتیب، در لحن و ضرب‌آهنگ متن اصلی به نوعی دست برده است. البته ناگفته نماند که به این شکل در رساندن مفهوم موفق‌تر بوده است. آنتوان برمن عدم رعایت علائم نقطه‌گذاری را مسبب «تخریب» ضرب‌آهنگ متن اصلی می‌داند. به عقیده وی، این فرایند تخریب، یکی از عوامل دخیل در تغییر متن اصلی محسوب می‌شود؛ به عنوان مثال، در ترجمه یک متن، عدم رعایت پاراگراف‌بندی و به‌هم‌ریختگی نظم عبارات، ریتم متن مبدأ و در نهایت روند توصیفات را با شکل مواجه می‌کند. عدم رعایت پاراگراف‌ها، نوعی فقر کمی محسوب می‌شود؛ فقری که ناخودآگاه جملات متن را فشرده‌تر از جملات متن مبدأ نشان می‌دهد و در نتیجه نمی‌تواند ضرب‌آهنگ متن اصلی را در زبان مقصد بازتاب دهد. البته ناگفته نماند که برای القای ضرب‌آهنگ حقیقی متن باید با سبک نویسنده آشنا بود. دو فرایند اطباب و تخریب ساختاری، در نهایت به تخریب ضرب‌آهنگ عبارات منتهی می‌شود.

- درباره «تک‌گویی‌های درونی»، که یکی از مشخصات سبکی استاندال محسوب می‌شود، باید پیش از هر چیز سبک نوشتاری وی را در این جملات پیدا کرد؛ به عنوان مثال، تک‌گویی‌های درونی استاندال با حذف به قرینه

معنوی همراه است؛ لیکن مترجمان در ترجمه آن به فرایند اطناپ روی آورده، بعضی از جملات فاقد فعل را دارای فعل کرده و به نوعی سبک مورد نظر نویسنده را نادیده گرفته‌اند.

- درباره «کنایه» (allusion)، که یکی از مشخصه‌های تک‌گویی‌های درونی در سبک نوشتاری استنادال است، باید گفت که مترجم دوم در برگردان آن به فارسی موفق‌تر بوده است. وی به جای ارائه یک ترجمه تحت‌اللفظی نامفهوم، به ترجمه‌ای ملموس و فهمیدنی روی آورده است.

- درباره برگردان علایم ظاهری یک تک‌گویی درونی، مترجم دوم و مترجم سوم بهتر عمل کرده و به این ترتیب، در نشان دادن مرز میان روایت و تک‌گویی، کمتر دچار اشتباه شده‌اند.

- هنگام برگردان نقل قول غیر مستقیم آزاد به فارسی، باید همواره به یاد داشته باشیم که این نقل قول برای خواننده فرانسوی کاملاً آشکار و مفهوم و بالعکس، برای خواننده فارسی‌زبان مبهم و تشخیص‌ندانی است. از این رو، تغییر زمان‌ها، ضمائر و علایم نقطه‌گذاری را باید در این نوع نقل قول به درستی رعایت کرد. با دقت در ترجمه دوم، می‌توان دریافت که این تغییرات به خوبی در آن اعمال نشده است؛ از این رو در این ترجمه مرزی میان نقل قول و روایت دیده نمی‌شود. این نقل قول، در این ترجمه، در قالب نقل قول مستقیم یا غیر مستقیم به فارسی برگردانده شده است. در حقیقت در ترجمه نقل قول غیر مستقیم آزاد، باید دقت کرد که همیشه رعایت زمان افعال، علامت سؤال یا تعجب کارساز نیست؛ حتی افزودن عباراتی چون «به نظر ژولین»، «آن هم در داخل گیومه، پیشنهادی نیست که همیشه بتوان آن را رعایت کرد؛ بستگی به نقل قول دارد و شاید با اصطلاحات دیگری بتوان آن را نشان داد و شاید هم اگر در ایهام بماند، گویاتر است. می‌توانیم به جای افزودن عباراتی چون «به نظر ژولین»، کل عبارت حاوی نقل قول غیر مستقیم آزاد را داخل گیومه قرار دهیم.

- زمان حال وجه شرطی در هر سه ترجمه به خوبی به فارسی برگردانده شده است؛ اما درباره زمان گذشته وجه شرطی، باید گفت که هر سه مترجم به نوعی در این انتقال موفق نبوده‌اند: جابه‌جایی «جمله شرطی» به «اسم» و نیز افزودن قیدهایی از قبیل «بی‌گمان» و «بی‌شک» در ابتدای جمله شرطی، انتقال مفهوم شرطی را در هر سه ترجمه با مشکل مواجه کرده است. برگردان گذشته نوع دوم وجه شرطی به فارسی در ترجمه اول بهتر صورت گرفته است.

حال و هوا

- برگردان حال و هوای حاکم بر یک متن در ترجمه، پیش از هر چیز به رعایت یا عدم رعایت ضرب‌آهنگ آن متن بستگی دارد. به عنوان مثال، در آثار استاندال ریتم وقایع سریع است و این سرعت برای متن حال و هوایی موجز و فشرده فراهم آورده است. با دقت در ترجمه‌ها می‌توان دریافت که مترجم دوم، به علت عدم رعایت این ریتم، در بیشتر موارد از بازتاب این حال و هوا در متن ترجمه‌اش بازمانده است.

با توجه به آنچه در بالا گذشت، می‌توان گفت که مترجمان اول و دوم، هر یک به نحوی، تا حدودی بیگانگی متن مبدأ (étrangeté) را در ترجمه خویش از بین برده‌اند. آنها نه تنها در نحو زبان مقصد تغییر چشمگیری ایجاد نکرده و خلاقیتی نداشته‌اند، بلکه حتی گاهی به نحو زبان مبدأ نیز وفادار نبوده‌اند. از

این رو شاید بتوان گفت که بازآفرینی، به مفهوم واقعی کلمه در این دو ترجمه دیده نمی‌شود.

اما با دقت در سومین ترجمه این رمان - که این اواخر هم به بازار عرضه شده است - می‌توان به‌راستی ادعا کرد که حدّ اعلاّی بازآفرینی در این ترجمه دیده می‌شود. در این ترجمه، به رغم داشتن یک سری اشتباهات معنایی، سبک و حال و هوای حاکم بر متن به شکلی گسترده حفظ شده است. معادل‌یابی‌ها زیبا و همانند متن اصلی، مسحورکننده‌اند. به دیگر کلام، تلاش مترجم در راستای بارورسازی زبان فارسی و در نهایت، نشان دادن بالقوگی‌های آن، کاملاً مشهود است. معادل‌ها اگرچه از حال و هوای حاکم بر متن کمی فراترند، لیکن از آنجا که با سبک استاندال در این رمان مغایرت چندانی ندارند، نمی‌توان گفت که این ترجمه در معادل‌یابی واژگانی موفق نبوده است.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت که در امر ترجمه، نمی‌توان مشخصه‌های سبکی نویسنده را به طور منظم و دقیقاً به همان شکل، در متن مقصد بازتاب داد؛ چرا که در غیر این صورت، متن مناسبی به دست نخواهد آمد. از طرفی، هر یک از مشخصات سبکی نویسنده بر دستور زبان زبان مبدأ منطبق است و از طرف دیگر، بعضی از مشخصات سبکی نویسنده اساساً به زبان و فرهنگ مبدأ تعلق دارد؛ به طوری که ممکن است در زبان مقصد مفهوم نباشد. از این رو می‌توان گفت ترجمه لفظ به لفظ، برای متون ادبی، که سبک نقشی اساسی در آنها ایفا می‌کند، کارایی لازم را ندارد؛ چرا که حوزه معنایی زبان‌ها با هم متفاوت است، و حال به جرئت می‌توان گفت که برای خلق یک ترجمه خوب و موفق، اغلب اوقات لازم است تا از ساختار نحوی و واژگانی متن مبدأ اندکی فاصله بگیریم.

با توجه به نقدهای انجام گرفته از این ترجمه‌های سه‌گانه، می‌توان در جواب عده‌ای از مترجمان که به جدایی معنا از شکل (سبک) و نیز به بازتاب معنا و سپس سبک تأکید می‌ورزند، این گونه گفت که اگر در این میان، سبک به نوعی قربانی شود، محتوا و مضمون (معنا) هم احیا نخواهد شد و اگر وفاداری در ترجمه تنها در یک بُعد اعمال شود، بدون شک ترجمه موفقیتی به دست نخواهد آمد.

پی‌نوشت

* کارشناس ارشد مترجمی زبان فرانسه

کتابنامه

- استاندال، هانری بیل، ۱۳۸۳، سخ و سیاه ترجمه عبدالله توکل. چاپ هشتم، تهران: نیلوفر.

- _____، ۱۳۸۳، سخ و سیاه ترجمه عظمی نفیسی. چاپ اول، تهران: کلبه

- _____، ۱۳۸۷، سخ و سیاه ترجمه مهدی سبحانی. چاپ اول، تهران: مرکز.

La traduction et la lecture ou - Berman; Antoin, ۱۹۹۵,
l'auberge du lointain, Éd. du Seuil
le rouge et le noir, Éd. Galimard - Stendhal, ۲۰۰۰,